



۲۰۱۸/۰۳/۰۲

انجنیر سلطان جان کلیوال

## قصه تصاحب معادن زمرد پنجشیر توسط احمد شاه مسعود

اولتر از همه از تمام دوستان که این نوشته را می خوانند، از خاطر کمی و کاستی های املایی و انشایی و ترکیب نادرست جملات، معذرت می خواهم که این شاید اولین مقاله ام باشد که در این پورتال به زبان مقبول دری می نویسم. چون نوشتن به هر زبان اصول خود را دارا می باشد و من مطمئنم که این قواعد در این نوشته من شاید یا کم و یا هم مراعات نشده باشد. با عرض حرمت. انجنیر کلیوال

مقاله زیبا و دلچسپ کاندید اکادمیسین جناب سیستانی صاحب، منتشره پورتال وزین افغان جرمن، مؤرخ (۲۰۱۸/۲/۲۵)، تحت عنوان «در جنگ روس و افغان، فقط ملت ما قهرمان» را خواندم. تمام این نوشته با واقعیت های تماس گرفته که در جریان چند سال اخیر دوره جهاد و بعد از پیروزی آن به وقوع پیوسته و هزارها نی، بلکه میلیون ها شاهد عینی آن روزگار تلخ تا اکنون در قید حیات هستند. در تمام این مقاله زیبا چیزی که برایم بیشتر دلچسپ واقع شد عبارت از تصاحب معادن زمرد پنجشیر و لاجورد بدخشان توسط قوماندان مسعود و برادران او از سال ۱۹۸۰م تا اکنون می باشد.



نویسنده محترم در مورد اینکه «قهرمان ملی باید دارای چه شخصیت و صفات باشد» در شماره دوم می نویسد که:

۲ - «قهرمان ملی باید متهم به غارت ثروت های ملی روی زمین و زیر زمین و میراث های فرهنگی نباشد» من در مورد غارت نمودن میراث های فرهنگی توسط احمد شاه مسعود و باند او معلومات کافی ندارم، ولی به حیث انجنیر معادن و آخرین آمر گروپ اکتشافی معادن پنجشیر در همان موقع که معدن را به اثر تهدید و اخطار احمدشاه مسعود بعد از کسب اجازه تلگرامی از مقام وزارت معادن و صنایع آن وقت تخلیه نمودم، چیزهای دارم که می خواهم منحصراً شاهد عینی در زمینه همراهی شما دوستان و هموطنانم شریک بسازم. شاید بعضی او دوستان سوال کنند که چرا تا اکنون این کار را نکرده ام، دلیل دارد که حالا هم گفتنش برایم آسان نیست، ولی وضعیت فعلی وطن ما ایجاب می کند که باید با قبول هر گونه خطرات واقعیت ها آشکار و برملا ساخته شوند.

در ماه اسد سال ۱۳۵۷ در حالیکه تازه با گروپ اکتشافی معادن از کار بالای معدن لاجورد دره سخی ولایت بدخشان مربوط ولسوالی کران و منجان آن ولایت، به کابل بازگشتم، بدون رفع خستگی از کار ساحوی با تشکیل گروپ اکتشافی ام از طرف ریاست سروی جیالوجی و معادن غرض پیشبرد امور ساحوی معادن زمرد پنجشیر عازم آن ولسوالی (اکنون ولایت) گردیدم.

در ولایت امروزی پنجشیر در پنج ساحه ذیل: (ریوت، دشت ریوت، بزمال، مکینی و خنچ) به اثر کار تحقیقاتی پروژه تکمیل نقشه جیولوجیکی و معدنی تمام ساحه افغانستان به مقیاس (۱،۵۰۰،۰۰۰) که کار آن تازه در سال ۱۹۸۰م توسط انجنیران افغان و اتحاد جماهیر شوروی آنوقت به اتمام رسیده بود، نشانی شده بودند.

گروپ کاری ما که متشکل از دو نفر متخصص شوروی که نام یکی آن که سرانجنیر گروپ بود "باریس پتروویچ سخاروف" بود و هفت تن انجنیران افغان با مأمورین فنی و اداری، کارگرن ماهر و مسلکی، جمله به تعداد (۳۵) نفر مصروف کار شدیم. در همان وقت بود که احمد شاه مسعود از پاکستان به پنجشیر تازه برگشت، چندی بعد آوازه کشته شدن پهلوان محمد جان که گفته می شد سرکرده مجاهدین است که تازه در مخالفت دولت کار می کرد پخش و بعداً توسط کارگران روزمزد ما که باشندگان همان محلات بودند، اطلاع یافتیم که احمد شاه مسعود سرکرده مجاهدین شده است. در بین کارگران روزمزد ما شاغلی امرالله صالح که در آن وقت متعلم صنف یازدهم مکتب و تازه جوان بود هم قرار داشت. او نسبت به دیگر جوانان روزمزد بچه زیرک معلوم می شد و انجنیر عبدالواسع مرحوم که سر انجنیر داخلی گروپ ما بود او را نزد خود گرفت و در انتقال نمونه هایی که غرض تحقیقات بعدی از نقاط مختلف در ساحه اخذ می کردند با انجنیر مذکور کمک می کرد. تا مدت سه و یا سه و نیم ماه کار ساحوی ما در معدن خنچ و مکینی طور نورمال جریان داشت، بیس مرکزی ما با عراده جات در قریه خنچ بود و کمپ کاری ما بالای سر معدن قرار داشت.

در اواخر ماه عقرب سال ۱۳۵۷ که هوا هم رو به سردی می رفت همین امرالله صالح با دو نفر نسبتاً مُسن در یک روزی رخصتی به کمپ ما آمد و از من به حیث آمر گروپ تقاضا کرد که در تنهایی با آنها صحبت نمایم. من هم قبول کردم. به خیمه مجلس که کمی دورتر از دیگر خیمه ها قرار داشت رفتیم. یکی از آنها سر صحبت را باز کرد از احوال ما پرسید او خیلی مؤدبانه صحبت می کرد، من از وظیفه اش پرسان کردم گفت معلم استم، به گمان اغلب نامش عطاء الله یا عنایت الله بود. در لابلای صحبت از ما تقاضا کرد که اگر کارگران که بعد از ختم کار ساحوی به خانه های شان بر می گردند تلاشی نشوند، در مقابل یک مقدار پول به من هم به حیث آمر خواهند پرداخت. من که

اولین بار در طول دو سه سال مأموریتیم به چنین حالت رو به رو شده بودم کمی احساساتی شدم و گفتم فوراً از خیمه خارج شوند. در این وقت کمی صدایم هم بلند شد، دیدم که انجنیر وحیدالرحمن کوچی و انجنیر عبدالواسع به خیمه داخل شدند، موضوع را برای شان گفتم، انجنیر وحید کوچی خیلی برآشفته شد و تلاش کرد که بالای شان دست بالا کند ولی من و انجنیر واسع مانع شدیم و آنها رفتند.

دو روز بعد امرالله صالح بعد از ختم کار به خیمه ما آمد. او از طرف آن دو نفر معذرت خواست و از آمدن خود با آنها اظهار پشیمانی کرد. من به راحتی برایش گفتم تشویش نداشته باش این کارها درین ملک از قدیم مروج است. او گفت اصلاً من در جریان نبودم که آنها با شما چه کار دارند و مرا قسماً به حیث اینکه با شما بلدیت پیدا کرده ام با خود آوردند. من به حیث آمرشان بر سرش دست کشیدم و گفتم هیچ گپی نیست خود را ملامت مکن. سه چهار روز بعد باز امرالله صالح به خیمه ام آمد و یک نامه را برایم داد و گفت که این را احمدشاه مسعود برایم داد و از من جدی خواست که به شما برسانم، نامه در یک پاکت معمولی گذاشته شده بود. تشکر گفته نامه را گرفتم. نامه را باز کردم در آن خواندم که «انجنیر کلیوال اسلام علیکم! ازینکه شما را از پولیتخنیک می شناسم که آدم خوب هستید و انجنیران تان هم خوب مردم هستند، مجاهدین به معدن ضرورت دارند، اگر می خواهید که تلف نشوید لطفاً معدن را در ظرف سه الی چهار روز تخلیه کنید» احمد شاه مسعود مسؤول مجاهدین پنجشیر. (با تأسف که اصل نامه در زمان جنگ های مجاهدین در کابل با تمام اموال خانه ام در مکروریون اول چور و از بین رفته است).

من موضوع را فوراً با سرانجنیر گروپ "باریس پتروویچ" در میان گذاشتم و یک روز بعد از طریق دستگاه مخابره آنرا عنوانی ریاست سروی معادن و جیولوجی به مرکز اطلاع دادم. به همان روز رئیس سروی معادن و جیولوجی بعد از اجازه و هدایت مقام وزارت معادن و صنایع برایم هدایت داد که: «هر چه زود تر تمام وسایل ثقیله را در داخل تونل های حفر شده در معدن جابجا و تسلیم پوسته امنیتی معدن نمائید و با تمام پرسونل و سامان های قابل انتقال به صوب مرکز حرکت کنید. در کار تان محتاط باشید.» رئیس سروی معادن و جیولوجی.

من هم طبق هدایت، همه کارها را سر به راه کردم وسایل از قبیل (جنراتورها، کمپریسورها، دستگاههای برمه کاری و غیره را) داخل تونل ها نمودم و به قوماندان پوسته امنیتی که عبدالرحمن نام داشت و از لوگر بود تسلیم کردم. در ضمن با قوماندان پوسته این را هم گفتم که برادر! تو در پوسته ات دوازده نفر داری و مجاهدین (که در آنوقت نامش اشرار بود) تعداد شان زیاد است چه خواهی کرد، او گفت نمی دانم در تشکیل ما به همین تعداد سربازها شامل است. گفتم بهتر است با قومادانی بالا تر تماس بگرید که یک چاره کند. گفت می بینم پناه به خدا.

من با تمام اعضای گروپم به تاریخ ۲۸ / عقرب سال ۱۳۵۷ به طرف کابل آمدم و بعد از یک هفته اطلاع رسید که تمام نقاط معدن زمرد پنجشیر به دست اشرار افتید و همه سربازان پوسته امنیتی را هم کشته اند.

اگر راست بگویم همین لحظه له این جملات را می نویسم جوانی و چهره مردانه ظابط عبدالرحمن در پیش چشم و ذهنم مجسم است که او، که حافظ دارای های ملی بود با سایر رفقاییش چگونه به دست چپاولگران دارای های ملی کشته شده باشند؟ خدا می داند.

بعد از همان تاریخ تمام معادن زمرد پنجشیر در دست احمد شاه مسعود، برادران او و دیگر دوستانش تا اکنون قرار دارد و اینکه تا چه وقت قرار خواهد داشت کس نمی داند.

در سال ۱۹۸۸ یک داستان دلچسپ دیگر هم به وقوع پیوست که شنیدن آن هم ممکن خالی از دلچسپی برای شما دوستان نخواهد بود.

داکتر "نجیب الله مسیر" وزیر معادن و صنایع بود، مسئولین نظامی اتحاد شوروی با احمد شاه مسعود پروتوکول های گوناگون به امضاء رسانده بود. یکی ازین پروتوکول های تسلیمی راپور جیولوجیکی و تخریکی با نقشه های مربوطه معادن زمرد پنجشیر برای احمد شاه مسعود بود. در یکی از شب های ماه سرطان ساعت یک بجۀ شب بود که دروازه خانه ام تک تک شد، دیدم که انجنیر محمد شاه یونسی که معاون اداری ریاست ما یعنی ریاست سروی جیولوجی و معادن بود و در خانه خود تیلیفون داشت، در پیش دروازه استاده است، در را باز نمودم گفتم خیریت است یونسی صاحب؟

گفت خیر خیریت است برای شما از وزارت تیلیفون است. حیران ماندم که چه گپ بوده می تواند؟ رفتم به تیلیفون، سکرتر وزیر برایم گفت: کلیوال صاحب موتر می آید به دفتر وزیر صاحب تشریف بیاورید. خود را تیار کردم و واقعیت اینست که با خانم خود هم گفتم که اگر واپس نیامدم به برادرم مرحوم داکتر "غلام جان جگر" و بعضی دوستان دیگر اطلاع بده و مراقب اولاد ها باش. چند دقیقه بعد به دفتر وزیر صاحب رسیدم، بعد از سلام بدون اینکه با کس مانده نباشی کنم وزیر "نجیب الله مسیر" اشاره نشستن کرد، چهار مشاور نظامی شوروی، با عده ای از مشاورین وزارت معادن و صنایع، دو تن افغان ناشناس که معلوم می شد اعضای خدمات اطلاعات دولتی هستند و مسؤول خاد ریاست سروی جیولوجی و معادن هم در دفتر کار وزیر موجود بودند. بعد از یک مکث کوتاه وزیر صاحب گفت کلیوال تو در معدن زمرد پنجشیر کار کردی بلی؟



معدن زمرد بدخشان که دومین در جهان است و نوع زمرد آن در زمره بهترین هاست

گفتم بلی صاحب. گفت ساحه معدنی را خوب بلد هستی؟

گفتم بلی صاحب بلد هستم.

گفت خي فردا آمادگي بگير و تمام راپورهاي معادن زمرد پنجشير را با خود از آرشيف بگير و براي يك هفته و يا كم و زياد وقت به آنجا بايد بروي.

تعجب كردم ولي بي جرئت نشدم گفتم وزير صاحب ولسوالي پنجشير خو كاملاً در دست اشرار است رفتن به آنجا، سخنم را بدون ادامه قطع كرد و گفت تشويش نكن امانت به خانه ات مي آيي. برو ديگه از همين حالا آمادگي ته بگير بخير، ديگه سبا ترا، موتر قواي دوست به ميدان هاليكوپتر قواي دوست مي برند، در هاليكوپتر تا عنابه پنجشير كه قوه دوست در آنجا بيست دارد مي روي و بعد از آن مجاهدين كه با دولت و با قواي دوست همكار هستند مي آيند و براي مدتي چند در معدن همرايش مي ماني، سفر يه ات دو چند پرداخت مي شود، تشويش نكو و به هيچكس درين مورد چيزي نمي گويي.

پس خانه آمدم قصه را با خانم گفتم، خانم گفت بهتر است بگريزي و به پنجشير نروي كه پس آمدنت امكان ندارد. گفتم كجا بروم، گفت پاكستان برو ما هم به تعقيب مي آيم. به شوخي گفتم از باران ما را زير ناوه مي بري، خير باشد تشويش مكن. به هر صورت سبا به دفتر آمدم، رفتم به آرشيف از آمر آرشيف اجازه دريافت بعضي نقشه هاي (كروكي ساحوي) و مواد خام ساحات زمرد خيز پنجشير را تقاضا كردم. مواد را گرفتم و ورق تسليمي را به آرشيف با امضاي خود تسليم دادم. فردا ساعت نه صبح يك موتر جيب نظامي قواي دوست به دفتر آمد و با مواد دست داشته ام رفتيم به ميدان هاليكوتر قواي هوايي دوست، كه در قسمت شمال ميدان هواي كابل قرار داشت. بعد از يك ساعت، پرواز صورت گرفت و تقريباً سي و پنج يا چهل دقيقه بعد به مركز قواي دوست در عنابه رسيديم. (عنابه اولين قريه در مسير دخولي دره پنجشير است)

از عنابه توسط يك موتر پيكپ يا داتسن به دريوري يك مجاهد مسعود و دو نفر ديگر به صوب بازارك پنجشير كه ممكن در حدود هشت الي ده كيلومتر از قريه عنابه موقعيت داشته باشد و در آن زمان مركز مجاهدين پنجشير به سر كردگي احمد شاه مسعود بود، حركت كرديم. مجاهد رهنمايم ما را به يك خانه كه در نزديك بازار قرار داشت برد. قصه کوتاه كه در آنجا دو نفر فرانسوي كه خود را متخصصين معادن سنگ هاي قيمتي معرفي نمود و يك نفر ترجمان از ربايجاني شوروي كه به لسان هاي روسي و فرانسوي بلديت داشت ملاقات نمودم. بعد از معرفي و نوشيدن پياله چاي با بسكيپ هاي ممكن فرانسوي آنها توسط ترجمان روسي از من پرسان كردند كه راپور ها و نقشه هاي مورد ضرورت را اگر براي شان نشان دهم خوش مي شوند. من هم همه مواد دست داشته ام را پيش رويش ماندم. آنها كه مواد راديدند گفتند: « تو انجنير جياالوجست هستي؟ اين چي است كه آورده اي؟ اين راپور است يا صرف مواد ساحويست كه غرض تهيه راپور استفاده ميشود؟» من به زبان روسي به ترجمان گفتم: اين همه چيزيست كه در آرشيف ما موجود بود، و راپور نهايي معدن زمرد تا اكنون از طرف موسسه جيولوجيكي براي تحقيقات جارجي (زروبيژ گيالوگيا) اتحاد شوروي به ما نرسيده است. آنها خيلي متأثر شدند و گفتند كه ما بايد به آمر صاحب (مسعود) اطلاع دهيم كه افسران شوروي به او دروغ گفته است و راپور را تا اكنون به افغانستان انتقال نداده اند و از اطاق خارج شد. تقريباً نيم ساعت بعد پس آمد مارا گفت كه اين مواد به درد ما نمي خورد شما پس برويد و به وزير معدن يا هر كس ديگر كه صلاحيتدار باشد بگوئيد كه آمر صاحب گفت كه هر چه زود تر راپور اصلي و نهايي را از شوروي بخواهند و به زود ترين فرصت ممكنه به ما برسانيد.



بعد از چند دقیقه ما را پس به بیس نظامی شوروی آورد و در همان یک روز سفرم به دره زیبای پنجشیر که با علاقه مندی خاص و امیدهای سعادت مردم با سایر دوستانم در آنجا به خاطر اکتشاف ذخایر سنگ های قیمتی صنف زمرد کار کرده بودم خاتمه یافت و دوباره به کابل آمدم ولی قصه تسلیمی راپور به انجنیران آمر صاحب خاتمه نیافت.

صبح روز بعد جناب وزیر صاحب معادن و جیولوجی آقای داکتر "نجیب الله مسیر" ما را به دفتر خود احضار کرد و گفت « کلیوال تو چرا راپور غلط برده بودی؟ گفتم وزیر صاحب در آرشیف سروی معادن و جیولوجی صرف همین مواد وجود داشت پس ما دیگر چه را می توانستم ببروم. وزیر صاحب حیران ماند گفت خوب است رفته می توانی. اصلاً قصه ازین قرار بود که من آمر عمومی سروی جیولوجی و معادن بودم و یک سرجیالوج عمومی شوروی داشتم که نامش "احمد فرهادویچ" از اهل آذربایجان بود و مخالف سر سخت تجاوز شوروی ها در افغانستان بود. در مدت زمانی که با ما همکار بود قصه های زیادی از استبداد روس ها را در آذربایجان و سائر کشور های آسیای وسطی همراهم شریک ساخته بود. من هم با او اعتماد داشتم و قبل ازینکه به پنجشیر بروم جریان را با او در میان گذاشتم. او برایم گفت تشویش مکن راپور نهایی که از "زروبیژ گیالوگیا اتحاد شوروی" به کابل آمده تا اکنون در سفارت است و شما می توانید صرف مواد ساحوی را با خود ببرید می شود که اینکار باعث آن گردد که راپور نهایی به اشرار نرسند. من هم همین کار را کردم. مدتی دو سه هفته بعد دوباره وزیر ما را خواست و برایم گفت اینک راپور (بالای سر میز کارش مانده بود) چه وقت میتوانی بروی که ما به مشاورین بگوئیم. گفتم وزیر صاحب شما می دانید که نظر به فیصله شورای وزیران، راپورهای تمام معادن مواد ساختمانی در شش گروهی کابل غرض ماستر پلان شهر کابل باید نهایی شوند و به کمیسیون مشترک وزارت امور ساختمانی، شاروالی کابل، وزارت های مالیه و کمیته دولتی پلان گزاری تقدیم شوند. بدین لحاظ من مصروف هستم می توانید کدام انجنیر دیگر را اعزام فرمائید. مثلی که این پیشنهاد ما خوشش آمد گفت خوب است، کی را می خواهی روان کنی؟ و باید متوجه باشید که شخص اعتباری باشد. گفتم انجنیر غلام نجم الدین ترین (دوکتور نجم الدین ترین تا سال ۱۳۹۵ ه.ش، رئیس بخش علوم طبیعی اکادمی علوم افغانستان بود) که هم همراهی ما یکجا در معدن زمرد کار کرده است و هم اکنون بالای دوکتورای خود در مورد سنگ های قیمتی کار می کند. او می تواند نسبت به من کار خوبی را انجام دهند. قبول کرد و بعد از یک هفته محترم انجنیر ترین صاحب راپور مکمل معادن زمرد پنجشیر را به متخصصین استخدام شده فرانسوی توسط شهید، قهرمان ملی و مجاهد کبیر وطن بناغلی احمد شاه مسعود در معادن زمرد پنجشیر برده شد. شاغلی ترین برای مدت زیادتر از یک ماه با آنها در نقاط مختلف معدن خیز کار کرد و وقتی که واپس تشریف آورد به من گفت که برادر پشت گپ نگرد ده ها، خریدار خارجی زمرد در پنجشیر تشریف دارند و دارایی ملت افغانستان به تاراج برده می شود. داکتر ترین همچنان گفت که: کاشکی کرسنال های زمرد به شکل فنی و تخنیکی آن استخراج می گردید که فیصدی ضایعات کمتر می بود. من به یقین گفته می توانم کی ده حصه کرسنال های خیلی شفاف در زمان انفجارات خیلی قوی داینامیتی از بین می روند و کرسنال های کمتر و آن هم با درز داریت به دست آنها می رسد که در سُرْت بندی پایی قرار می گیرند. اگر به همین گونه ادامه داده شود معدن به صورت کلی تخریب می شود و دیگر نباید امید داشت که افغانستان صاحب معدن زمرد با بهترین سُرْت و نوع آن بود و یا هست.

این بود قصه زمرد پنجشیر و تصرف این سرمایه زیر زمینی مردم افغانستان توسط قهرمان ملی، مجاهد کبیر و مکتب و ایدیالوژی وطن پرستی، شهید والا مقام احمد شاه مسعود.

اگر کسی این قصه را باور نمی کند در مورد کذب و صحت آن می تواند با محترم دوکتور نجم الدین ترین رئیس علوم طبیعی اکادمی علوم افغانستان، انجنیر وحیدالله کوچی آمر موزیم جیالوجیکی سروی معادن و جیالوجی و یا هم از شخص دوکتور "نجیب الله مسیر" که به گمان اغلب در تاجکستان با همسر تاجیکی خود زندگی دارد تماس بگیرند و جزئیات بیشتر را کسب نمایند.

هم چنان باید گفت که اکنون با پخش راپورهای تائید ناشده بالاتر از پنجهزار معادن مختلف تحت تصرف زورمندان محلی هستند که به صورت غیر قانونی و غیر فنی استخراج می گردند و این ثروت ملی توسط باند های مسلح و مافیایی چپاولگران ذخایر معدنی به تاراج برده می شوند، و معلوم نیست که تا کدام وقت ادامه خواهند یافت؟ ختم

